



منازعه چارچوب‌ها در سیاست حجاب: از استعمارزدگی قدرت تا الگوی سوم زن مسلمان

حکیمه سقایی بی‌ریا^۱

چکیده:

این مقاله با رویکرد تحلیل چارچوب‌گذاری سیاسی، مسئله حجاب در ایران را به‌مثابه میدان منازعه چارچوب‌ها بررسی می‌کند؛ منازعه‌ای که در آن، معانی متفاوتی از زن، آزادی، عاملیت و کرامت در قالب دو گفتمان متقابل بازنمایی می‌شوند. مقاله با اتخاذ چارچوب نظری استعمارزدگی قدرت نشان می‌دهد چگونه سیاست کشف حجاب اجباری رضا شاه، چارچوبی استعمارزده از زن مدرن را در ایران بنیان نهاد که در آن، «قابلیت دیده‌شدن» به شاخص زنانگی و نشانه پیشرفت فرهنگی تبدیل شد. در امتداد تاریخی این روند، در سال‌های اخیر قدرت‌های متخاصم کوشیده‌اند از طریق سیاست‌های تهاجمی فرهنگی و رسانه‌ای از همین چارچوب برای بازنمایی زن ایرانی بهره‌گیرند. در برابر این چارچوب تاریخی و معاصر، مقاله با تکیه بر یافته‌های علمی در روان‌شناسی و مطالعات جنسیت مفهوم رفع شیء‌پنداری را به‌عنوان چارچوب سیاسی متقابل معرفی می‌کند. شیء‌پنداری نه پدیده‌ای فردی، بلکه ساختاری اجتماعی است که از رهگذر نهادهای فرهنگی، اقتصادی و رسانه‌ای بازتولید می‌شود و پیامدهای آن در حوزه‌های روانی، اخلاقی و اجتماعی از اضطراب و افسردگی تا خشونت و فروپاشی خانواده امتداد دارد. در مقابل، سیاست رفع شیء‌پنداری، بازسازی ساختارهای فرهنگی در جهت کرامت، عاملیت و سلامت اجتماعی زنان را هدف می‌گیرد که «الگوی سوم زن مسلمان» مبتنی بر بیانات آیت الله خامنه‌ای چارچوبی گفتمانی برای بهره‌گیری در این راستا ارائه می‌کند. نتیجه حاصل آنکه تنها از رهگذر ارتقای جایگاه چارچوب سیاسی رفع شیء‌پنداری در برابر چارچوب استعمارزده «آزادی به‌مثابه دیده‌شدن» است که مسئله حجاب می‌تواند به سوی همگرایی اجتماعی و بازسازی تمدنی حرکت کند.

واژگان اصلی: حجاب، منازعه چارچوب‌ها، استعمارزدگی قدرت، شیء‌پنداری جنسی، رفع شیء‌پنداری، الگوی سوم زن مسلمان.

۱. استادیار گروه انقلاب اسلامی و اندیشه سیاسی اسلام، دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

۱. مقدمه

مسئله حجاب در ایران در دهه‌های اخیر به یکی از پیچیده‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین موضوعات سیاست فرهنگی و ارتباطات عمومی تبدیل شده است. این مسئله صرفاً مناقشه‌ای فقهی یا اخلاقی نیست، بلکه عرصه‌ای است که در آن معناهای متفاوتی از زنانگی، آزادی، کرامت و پیشرفت با یکدیگر برخورد می‌کنند. به بیان دیگر، حجاب در ایران نه یک سیاست واحد، بلکه میدانی از منازعه چارچوب‌ها است؛ جایی که گروه‌های اجتماعی، نخبگان سیاسی و رسانه‌ها از طریق شیوه‌های گفتمانی گوناگون، واقعیت را بازتعریف می‌کنند.

تحلیل‌های سیاستی متداول در ایران غالباً بر ابعاد حقوقی یا اجرایی مسئله حجاب تمرکز داشته‌اند و کمتر به سطح ارتباطات سیاستی و نحوه تولید معنا در این فرایند توجه کرده‌اند. این در حالی است که از منظر نظری چارچوب‌گذاری سیاستی، هر سیاست عمومی بر بستری از معنا و بازنمایی شکل می‌گیرد؛ معنایی که نه تنها تعیین می‌کنند چه چیزی «مسئله» تلقی شود، بلکه راه‌حل‌ها، اهداف و مخاطبان آن را نیز تعریف می‌کنند. بنابراین، برای درک منازعه حجاب در ایران، باید پرسید: چه چارچوب‌هایی بر این منازعه حاکم‌اند؟ این چارچوب‌ها چگونه از دل تاریخ سیاست‌گذاری مدرن ایران پدید آمده‌اند؟ و چرا همچنان بازتولید می‌شوند؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، مقاله حاضر از مفهوم استعمارزدگی قدرت بهره می‌گیرد. این مفهوم که نخستین بار توسط آنیال کوئیخانو (Quijano, 2000) مطرح شد، بر تداوم منطق استعمار در ساختارهای قدرت مدرن تأکید دارد؛ منطقی که حتی پس از پایان استعمار رسمی نیز در قالب‌های فرهنگی، معرفتی و سیاستی ادامه می‌یابد. در چارچوب این منطق، غرب به مثابه معیار جهانی تمدن و عقلانیت تعریف می‌شود و جوامع غیرغربی ناگزیر از بازتعریف خود در نسبت با آن هستند.

سیاست کشف حجاب رضا شاه یکی از بارزترین مصادیق تاریخی استعمارزدگی قدرت در ایران است. این سیاست کوشید با تحمیل الگویی از زنانگی غرب‌زده، ایران را در مسیر مدرن‌سازی سرکوبگرانه‌ای قرار دهد که در واقع بیش از آن‌که بر تحول درونی استوار باشد، بر نمایش بیرونی پیشرفت تکیه داشت. در این گفتمان، بدن زن و قابلیت دیده‌شدن او به نماد پیشرفت و شاخص عبور از «عقب‌ماندگی شرقی» تبدیل شد. بدین ترتیب، بدن زن به میدان سلطه استعماری بدل

¹ Frame contestation

² Policy communication

³ Coloniality of power

گشت؛ میدانی که در آن منطق استعمارزدگی قدرت از خلال ظاهر، پوشش و تصویر زن ایرانی بازتولید می‌شد.

اما این منطق صرفاً در گذشته باقی نماند. در دهه اخیر، به‌ویژه پس از سال ۱۴۰۱، پدیده‌ای را می‌توان مشاهده کرد که مقاله آن را «سیاست کشف حجاب اجباری دوم علیه ایران» می‌نامد؛ سیاستی رسانه‌محور و جهانی‌شده که تلاش می‌کند از طریق بازتعریف حجاب به‌عنوان نشانه سرکوب، و «دیده‌شدن» به‌عنوان نشانه آزادی، گفتمان پیشرفت استعمارزده را در قالبی تازه بازتولید کند. در این چارچوب جدید، بدن زن بار دیگر به ابزار مشروعیت‌بخشی سیاسی و فرهنگی تبدیل می‌شود؛ ابزاری برای تسلیحاتی‌کردن معنا و هدایت افکار عمومی.

برای فهم این مناظره، مقاله مفهوم رفع شیء‌پنداری^۱ را به‌عنوان چارچوب متقابل پیشنهاد می‌کند. در این رویکرد، «شیء‌پنداری» نه امری صرفاً روان‌شناختی، بلکه ساختاری اجتماعی و محصول مناسبات قدرت در جامعه است. شیء‌پنداری زمانی رخ می‌دهد که بدن زن از بستر معنا و عاملیت انسانی خود جدا شده و به حامل ارزش‌های نمایشی تبدیل گردد. نتیجه نهایی چنین ساختاری، خودشیء‌پنداری جنسی زنانه است؛ حالتی که در آن زنان خود را از منظر نگاه دیگری تعریف می‌کنند.

به همین دلیل، گذار از وضعیت موجود تنها با بازسازی ساختارهای فرهنگی و سیاستی جامعه ممکن است؛ ساختارهایی که باید مسیرهای منتهی به شیء‌پنداری را مدیریت و معناهای بدیل را تقویت کنند. در این راستا، الهام از ایده «الگوی سوم زن مسلمان» در اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای، به‌عنوان گفتمانی مبتنی بر کرامت، عاملیت و حضور مسئولانه زن در جامعه، چارچوبی نو برای بازاندیشی سیاست فرهنگی ایران فراهم می‌سازد. در نهایت، مسئله حجاب به‌مثابه مناظره چارچوب‌ها تنها زمانی می‌تواند به همگرایی اجتماعی بینجامد که چارچوب سیاستی رفع شیء‌پنداری جایگزین چارچوب مسلط «دیده‌شدن به‌مثابه آزادی» گردد. هدف این مقاله، ارائه گامی نظری در جهت این بازآرایی معنایی است؛ تلاشی برای نشان دادن این‌که حل‌پایدار مسئله حجاب در ایران، در گرو بازتعریف مفهومی زنانگی در برابر منطق استعمارزدگی قدرت است.

¹ De-objectification

² Counter-frame

۲. چارچوب نظری

۲-۱. نظریه چارچوب‌گذاری سیاسی^۱

نظریه چارچوب‌گذاری سیاسی از دهه ۱۹۹۰ به بعد به یکی از رویکردهای محوری در تحلیل سیاست عمومی و ارتباطات سیاسی تبدیل شده است. نخستین صورت‌بندی کلاسیک این نظریه را رابرت انتمن (Entman, 1993) ارائه کرد. از نظر او، «چارچوب‌گذاری» به فرایندی اشاره دارد که طی آن بازیگران سیاسی یا رسانه‌ای، برخی جنبه‌های واقعیت را برجسته می‌سازند و از طریق تأکید بر روابط علی، ارزش‌گذاری و تجویز، معنا و جهت خاصی به یک مسئله می‌دهند. به بیان ساده‌تر، چارچوب‌گذاری یعنی تعریف این‌که مسئله چیست، چرا رخ داده، چه پیامدی دارد و چه باید کرد. از همین رو، چارچوب‌ها در سه سطح تحلیلی قابل شناسایی‌اند: چارچوب تشخیصی؛^۲ تعیین منشأ یا مقصر مسئله؛ چارچوب تجویزی؛^۳ ارائه راه‌حل یا نسخه مطلوب؛ و چارچوب انگیزشی؛^۴ بسیج احساسات، ارزش‌ها یا هویت‌ها برای اقدام.

همراستا با انتمن، بنفورد و اسنو (Benford & Snow, 2000) نشان دادند که سیاست در جوامع مدرن بیش از آن‌که رقابت بر سر منابع باشد، رقابت بر سر معنا است. به همین دلیل، هر سیاست فرهنگی در ذات خود نوعی منازعه چارچوب‌ها محسوب می‌شود؛ یعنی کشاکشی میان چارچوب‌های رقیب که هرکدام در پی تثبیت روایت خود از واقعیت‌اند و به تفوق چارچوبی برای تشخیص مسئله، تجویز راه حل و ایجاد انگیزش برای کنشگری اجتماعی می‌انجامند. از دیدگاه شون و راین (Schön & Rein, 1994)، منازعه‌های سیاستی زمانی «منازعات درهم‌تنیده»^۵ می‌شوند که ریشه در تفاوت چارچوب‌های بنیادین داشته باشند. در چنین مواردی، تلاش برای تغییر سیاست بدون درک چارچوب‌های زیربنایی محکوم به شکست است، زیرا اختلاف، نه بر سر داده‌ها، بلکه بر سر معنا و ماهیت مسئله است.

بر این اساس، تحلیل سیاست حجاب در ایران مستلزم فهم چارچوب‌هایی است که از دوره مدرن‌سازی پهلوی تا عصر رسانه‌های جهانی بر این مسئله سیطره یافته‌اند. مقاله حاضر با تکیه بر

¹ Policy framing theory

² Framing

³ Diagnostic frame

⁴ Prognostic frame

⁵ Motivational frame

⁶ Intractable controversies

این نظریه، می‌کوشد نشان دهد چگونه چارچوب «قابلیت دیده‌شدن» به‌عنوان شاخص آزادی یا پیشرفت، درون ساختار استعمارزدگی قدرت شکل گرفته و چگونه می‌توان در برابر آن، چارچوب متقابل «رفع شیء‌پنداری» را صورت‌بندی کرد؛ چارچوبی که در پی بازگرداندن عاملیت و کرامت به مرکز گفتمان زنانگی ایرانی است.

۲-۲. استعمارزدگی قدرت

مفهوم استعمارزدگی قدرت از مهم‌ترین نظریه‌های انتقادی در سنت اندیشه آمریکای لاتین است که نخستین‌بار آنیبال کوئیخانو (Quijano, 2000) آن را صورت‌بندی کرد. کوئیخانو استدلال می‌کند که استعمار با پایان سلطه سیاسی مستقیم از میان نرفته، بلکه در قالبی تازه در ساختارهای دانش، فرهنگ و قدرت جهانی تداوم یافته است. به تعبیر او، استعمارزدگی قدرت یعنی استمرار الگوی سلطه‌ای که انسان‌ها و جوامع را بر اساس معیارهای نژادی، معرفتی و تمدنی غرب تنظیم می‌کند. در این چارچوب، «غرب» نه صرفاً منطقه‌ای جغرافیایی، بلکه نظامی از معنا و ارزش است که خود را معیار جهانی عقلانیت و پیشرفت معرفی می‌کند. جوامع غیرغربی، از جمله ایران، در مواجهه با این نظام، ناگزیر از تعریف خود در نسبت با آن بوده‌اند. نتیجه این فرایند، درونی‌سازی نگاه غربی به پیشرفت و شکل‌گیری گفتمان‌هایی است که مدرنیته غربی را به الگوی مطلوب توسعه و تمدن تبدیل می‌کنند.

از منظر کوئیخانو (Quijano, 2000)، استعمارزدگی قدرت در سه سطح عمده عمل می‌کند:

۱. سطح معرفتی: تحمیل الگوهای شناخت غربی و به‌حاشیه‌راندن دانش‌های بومی؛
۲. سطح فرهنگی: بازتولید ارزش‌ها و نمادهایی که غرب را مرکز تمدن معرفی می‌کنند؛
۳. سطح سیاسی-اجتماعی: ایجاد نهادها و سیاست‌هایی که این ساختار معنایی را تثبیت می‌نمایند.

سیاست کشف حجاب رضا شاه را می‌توان درون همین منطق تحلیل کرد: سیاستی که می‌خواست از طریق الگوبرداری ظاهری از غرب، ایران را «تمدن» نشان دهد و بدن زن را به نشانه پیشرفت بدل سازد. این سیاست، همان‌گونه که مقاله استدلال می‌کند، شکل تاریخی نخست از «تسلیم‌گویی شیء‌پنداری زنان» بود. در دهه‌های اخیر، این منطق در قالب رسانه‌ای و جهانی‌شده تازه‌ای تکرار شده است که مقاله آن را «سیاست کشف حجاب اجباری دوم علیه ایران» می‌نامد.

بدین ترتیب، استعمارزدگی قدرت نه تنها توضیح‌دهنده ریشه‌های تاریخی منازعه حجاب است، بلکه زمینه نظری لازم برای فهم پیوند میان معنا، بدن و سیاست را فراهم می‌آورد. بر اساس این رویکرد، رفع شیء‌پنداری زنان در ایران نه امری صرفاً فرهنگی یا اخلاقی، بلکه اقدامی سیاسی و تمدنی در جهت عبور از منطق استعمارزدگی قدرت است.

۳. تحلیل موردی: منازعه چارچوب‌ها در سیاست حجاب ایران

تحلیل تاریخی سیاست حجاب در ایران نشان می‌دهد که این مسئله از ابتدا نه صرفاً یک منازعه‌ی دینی، بلکه عرصه‌ای از منازعه چارچوب‌ها بوده است؛ کشاکشی میان دو روایت بنیادین از زن و جامعه: یکی، روایت غرب‌زده‌ای که «قابلیت دیده‌شدن» را نشانه‌ی پیشرفت می‌داند، و دیگری، روایت تمدنی‌ای که کرامت و عاملیت زن را در محور تعریف زنانگی قرار می‌دهد.

۳-۱. کشف حجاب رضا شاه: چارچوب استعمارزده پیشرفت

سیاست کشف حجاب اجباری رضا شاه (۱۳۱۴) را می‌توان نخستین صورت‌بندی نهادی گفتمان «پیشرفت استعمارزده» در ایران دانست. این سیاست نه از دل نیاز اجتماعی به تغییر فرهنگی، بلکه از درون سازوکار قدرتی برخاست که می‌کوشید از طریق بازنمایی ظاهری مدرن‌بودن، ایران را در برابر غرب «قابل پذیرش» جلوه دهد. در چارچوب استعمارزدگی قدرت، بدن زن در این سیاست به رسانه‌ای سیاسی تبدیل شد که باید «تصویر پیشرفت» را بازنمایی کند. در نتیجه، حذف حجاب نه برای افزایش آزادی زنان، بلکه برای تبدیل آنان به نماد مشروعیت نظام سیاسی در نگاه غرب انجام شد. به بیان دیگر، بدن زن ابزاری شد برای نمایش عبور از «عقب‌ماندگی شرقی» و ورود به جهان «متمدن غربی». این چارچوب، زنان را از عاملیت فرهنگی خود جدا کرد و آنان را به حاملان معناهای سیاسی تبدیل نمود. به‌جای ارتقای موقعیت زن، سیاست کشف حجاب او را در معرض نوعی شیء‌پنداری تازه قرار داد: زن به نماد، به ابزار تبلیغ قدرت و به نشانه‌ای از مدرن‌بودن بدل شد.

۳-۲. پس از انقلاب اسلامی: تلاش برای بازتعریف چارچوب‌ها

انقلاب اسلامی با شعار بازگشت به هویت اسلامی و استقلال فرهنگی، عملاً تلاشی بود برای شکستن ساختار استعمارزدگی قدرت و بازتعریف مفاهیم پیشرفت و زنانگی. در گفتمان

¹ Objectification

انقلاب، حجاب نه نشانه‌ی عقب‌ماندگی، بلکه نماد کرامت و مقاومت معرفی شد. به‌جای بدن «قابل دیده‌شدن»، بر زن صاحب‌عاملیت تأکید گردید. با این حال، در دهه‌های بعد، سیاست‌گذاری در حوزه‌ی حجاب با چالش ارتباطی مهمی روبه‌رو شد: چارچوب انقلاب اسلامی در برابر بازتولید مداوم چارچوب غرب‌زده‌ای از آزادی قرار گرفت که از طریق رسانه‌های جهانی، سینما، تبلیغات و شبکه‌های اجتماعی گسترش می‌یافت. این وضعیت را می‌توان به تعبیر شون و راین، نوعی مناظره‌ی درهم‌تنیده دانست، زیرا هر دو طرف از پیش‌فرض‌های معنایی کاملاً متفاوتی درباره‌ی آزادی، بدن و کرامت انسان سخن می‌گفتند. در این دوران، گفتمان رسمی حجاب در ایران در سطح مفهومی موفق به تثبیت چارچوب بدیل شد، اما در سطح ارتباطی نتوانست معنایی خود را به زبان جهانی تبدیل کند. نتیجه، شکل‌گیری شکاف معنایی میان سیاست‌گذاران، رسانه‌ها و افکار عمومی بود؛ شکافی که خود زمینه‌ساز بازگشت چارچوب «دیده‌شدن به‌مثابه آزادی» در قالبی جدید شد.

۳-۳. سیاست کشف حجاب اجباری دوم: بازتولید استعمارزدگی در عصر رسانه

در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از سال ۱۴۰۱، صحنه ارتباطات جهانی شاهد شکل تازه‌ای از تسلیحاتی‌کردن شیء‌پنداری زنان علیه ایران بوده است؛ پدیده‌ای که این مقاله از آن با عنوان «سیاست کشف حجاب اجباری دوم» یاد می‌کند. در این مرحله، حذف حجاب نه از سوی دولت مرکزی، بلکه از طریق سیاست‌های فرهنگی و رسانه‌ای قدرت‌های متخاصم دنبال می‌شود؛ قدرت‌هایی که می‌کوشند «بدن زن ایرانی» را به عرصه‌ی رقابت سیاسی و نماد آزادی بدل کنند. در چارچوب استعمارزدگی قدرت، این سیاست تازه تلاشی است برای بازتولید همان منطق قدیمی استعمارزده یعنی بازتعریف «پیشرفت» بر اساس میزان دیده‌شدن بدن زن. اما تفاوت آن با نسخه نخست در ماهیت رسانه‌ای و گستره شبکه‌ای آن است. اکنون دیگر زن نه صرفاً موضوع سیاست، بلکه مخاطب مستقیم، کنشگر هدف‌گذاری شده و ابزار مهندسی فرهنگی در فضای رسانه‌ای فراملی است. نتیجه این فرایند، گسترش ساختاری از خودشیء‌پنداری جنسی زنانه است؛ یعنی درونی‌شدن نگاه ابژه‌ساز در ذهن سوژه زن.

چارچوب‌گذاری استعمارزده «آزادی به‌مثابه قابلیت دیده‌شدن» ریشه در چند قرن سلطه فکری و فرهنگی غرب بر جوامع اسلامی دارد. این چارچوب، که یکی از بنیان‌های معرفتی استعمارزدگی قدرت را شکل می‌دهد، در بطن خود چند گزاره کلیدی را بازتولید می‌کند:

۱. غرب در مسیر پیشرفت پیشتاز است، و جوامع شرقی باید دقیقاً همان مسیر را طی کنند تا از «عقب‌ماندگی» به «تمدن» برسند.

۲. جنبش آزادی زنان در غرب، هم‌زمان با افزایش حضور اجتماعی زنان، با فرایند فزاینده جنسی‌سازی همراه بوده است؛ یعنی آزادی زن در قالب رؤیت‌پذیری و جذابیت تعریف شده است.

۳. در نتیجه، آزادی زن در شرق نیز باید مطابق با استانداردهای جنسی‌سازی‌شده غربی محقق شود.

در این گفت‌وگو، القا می‌شود که همه زنان جهان برای دستیابی به رهایی، ناگزیر باید همان مسیری را طی کنند که زنان غربی پیموده‌اند. در سال‌های اخیر نیز این منطق در بستر رسانه‌های جهانی و تبلیغات ضد ایرانی به اوج خود رسیده و بدن زن ایرانی به محور اصلی بازنمایی استعمارزده آزادی تبدیل شده است.

آنچه در این میان پنهان می‌ماند این است که الگوی جایگزینی که غرب با شعار آزادی به زنان ایران ارائه می‌دهد و در تلاش برای جهانی‌سازی آن است، خود بیش از یک قرن است که در غرب تجربه شده و پیامدهای اجتماعی و روانی آن آشکار است: افزایش شیء‌پنداری، فروپاشی هویت اخلاقی، و تضعیف بنیان خانواده و کرامت انسانی. بنابراین، جامعه ایران نیازمند آن است که چارچوب‌گذاری مبتنی بر آزادی به مثابه رؤیت‌پذیری را شکسته و به مسئله از منظر آسیب‌شناسی فرهنگی و اخلاقی بنگرد. نگاه آسیب‌شناسانه به چارچوب آزادی به مثابه قابلیت دیده شدن که اکنون با استانداردهای جنسی‌سازی شده و به شدت شیء‌پندارانه از زنانگی روبروست نه تنها ضرورتی فرهنگی و معرفتی بلکه مسیری برای ارتقاء چارچوب متقابل رفع شیء‌پنداری در ایران و جهان است.

۳-۴. منازعه چارچوب آزادی و چارچوب آسیب‌زدایی در سیاست‌گذاری فرهنگی غرب

جالب توجه است که در منازعات چارچوب‌گذاری سیاستی در غرب - به‌ویژه در حوزه مسائل اجتماعی و فرهنگی - معمولاً دوگانه چارچوب آزادی و چارچوب آسیب‌زدایی محور تحلیل‌اند. هر یک از این دو چارچوب، شیوه‌ای متمایز در تشخیص مسئله، تجویز راه‌حل و ایجاد انگیزش برای کنشگری ارائه می‌دهد و به‌صورت نظام‌مند، اهداف سیاسی متفاوتی را دنبال می‌کند (Schön & Rein, 1994; Entman, 1993; Chong & Druckman, 2007). در چارچوب آزادی، مسئله‌ها در قالب «حق انتخاب فردی»، «آزادی تصمیم‌گیری» و «کنترل کمتر دولت» بازنمایی می‌شوند.

در مقابل، چارچوب آسیب‌زدایی بر «پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی»، «مسئولیت جمعی» و «حفاظت از سلامت عمومی» تأکید دارد (Bayer, 2008; Benford & Snow, 2000).

منازعه میان این دو چارچوب، در دهه‌های اخیر به یکی از الگوهای پایدار در سیاست‌های فرهنگی و ارتباطی غرب بدل شده است. به‌عنوان مثال، در مناقشه سقط جنین، حامیان حق سقط جنین خود را مدافع آزادی و «حق بدن زنان» معرفی می‌کنند و از واژگانی چون حق انتخاب بهره می‌برند. در مقابل، مخالفان با استناد به چارچوب آسیب‌زدایی، خود را مدافع حیات انسانی معرفی کرده و گفتمان دفاع از حق حیات را به‌عنوان چارچوب اخلاقی جایگزین عرضه می‌کنند (Lakoff, 2004; Reese, Gandy, & Grant, 2003). در مسئله دسترسی به سلاح نیز دو چارچوب مشابه فعال‌اند. طرفداران حمل آزاد سلاح در آمریکا با تکیه بر ارزش آزادی فردی و حقوق اساسی شهروندان، گفتمان خود را بر مبنای چارچوب آزادی می‌سازند، در حالی‌که مدافعان کنترل سلاح، از چارچوب آسیب‌زدایی و ضرورت پیشگیری از خشونت بهره می‌برند (Callaghan & Schnell, 2005; Gross & D'Ambrosio, 2004). همچنین در مناقشه سیگار و دخانیات در دهه‌های آغازین قرن بیستم، شرکت‌های تبلیغاتی با استفاده از چارچوب آزادی و انتخاب فردی، سیگار کشیدن را نشانه‌ای از استقلال و رهایی زنان معرفی کردند. در مقابل، فعالان سلامت عمومی با چارچوب آسیب‌زدایی و رویکرد سلامت‌محور به مبارزه با این تصویرسازی پرداختند و بعدها سیاست‌های کنترل دخانیات را در قالب «پرهیز از آسیب» توجیه کردند (Chapman, 2007; Nathanson, 1999; Bayer, 2008).

همان‌گونه که شون و رایین (Schön & Rein, 1994) نشان می‌دهند، این دو نوع چارچوب معمولاً نه صرفاً در سطح زبان یا گفتمان، بلکه در سطح «شناخت سیاستی» با یکدیگر در تضادند: چارچوب آزادی بر خودمختاری فرد و بازار آزاد تکیه دارد، در حالی‌که چارچوب آسیب‌زدایی بر مسئولیت جمعی و محدودسازی نیروهای آسیب‌زا در ساختار جامعه تأکید می‌کند. از این منظر، بسیاری از منازعات فرهنگی و اخلاقی در غرب، از جمله مناقشه‌های مربوط به زنان، بدن، خانواده و سبک زندگی، تکرار همین تقابل دو چارچوب بنیادی در سیاست‌گذاری مدرن هستند (Benford & Snow, 2000; Chong & Druckman, 2007).

¹ Pro-choice

² Pro-life

۳-۵. تحلیل فرایند منازعه چارچوب‌ها و شکل‌گیری افکار عمومی

افکار عمومی در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه محصول مواجهه مداوم جامعه با چارچوب‌های گفت‌وگومانی متعارض در رسانه‌ها، سیاست و ارتباطات اجتماعی است. مطالعه منازعات چارچوب‌ها در فضای سیاست‌گذاری کشورهای غربی نشان از تأثیرگذاری این فرایند بر صورت‌بندی افکار عمومی در قبال این سیاست‌ها دارد. به بیان انتمن (Entman, 1993)، هر چارچوب از طریق انتخاب و برجسته‌سازی برخی جنبه‌های واقعیت، معنای خاصی از پدیده را به ذهن مخاطب تحمیل می‌کند. بنابراین، هنگامی که چند چارچوب در رقابت‌اند، افکار عمومی در معرض ارزش‌ها، هیجان‌ات و برداشت‌های متفاوتی قرار می‌گیرد. به تعبیر چانگ و دراکمن (Chong & Druckman, 2007)، این منازعه، همان رقابت بر سر کنترل «توجه عمومی» و «تعبیر مشروع از واقعیت» است. در شرایط منازعه چارچوب‌ها، افراد در معرض روایت‌هایی قرار می‌گیرند که ارزش‌های متفاوتی را فعال می‌سازند (مانند عدالت، امنیت، آزادی یا مسئولیت)، برداشت آنان از علل و مسئولیت‌ها را تغییر می‌دهند، واکنش‌های عاطفی متفاوتی (خشم، ترس، همدلی) برمی‌انگیزند، و در نهایت بر داوری آنان درباره مشروعیت و مقبولیت سیاست‌ها اثر می‌گذارند (Gamson & Modigliani, 1989; Entman, 1993). به بیان دیگر، منازعه چارچوبی نه فقط رقابت بر سر معنا، بلکه فرایند شکل‌دهی به وجدان عمومی است.

در زمینه حجاب نیز، کشورهای غربی با به‌کارگیری همین منطق دوگانه، تلاش کرده‌اند چارچوب «آزادی به‌مثابه قابلیت دیده‌شدن» را بر جوامع اسلامی تحمیل کنند و بر شکل‌گیری متعارض افکار عمومی دامن زنند. در مقابل سیاست فرهنگی اسلامی، با تکیه بر چارچوب آسیب‌زدایی از شیء‌پنداری، بر کرامت و سلامت اجتماعی زنان تأکید دارد. بدین‌سان، آنچه در ایران به‌ظاهر مناقشه‌ای فرهنگی پیرامون حجاب است، در واقع ادامه همان جدال معرفتی است که قرن‌هاست در غرب میان دو منطق «آزادی فردی» و «پرهیز از آسیب اجتماعی» در جریان است.

در نتیجه، در منازعه چارچوب‌گذاری مسئله حجاب در ایران نیز همین دو الگوی چارچوب‌گذاری قابل مشاهده‌اند: قدرتهای متخاصم، از چارچوب آزادی‌رئیت‌پذیر برای مشروعیت‌بخشی به پروژه تحمیل فرهنگی خود استفاده می‌کنند و بخشی از جامعه ایران اعم از نخبگان، رسانه‌ها و حتی مسئولین خواسته یا ناخواسته در بازتولید داخلی آن نقش ایفا می‌کنند. این در حالی است که با توجه به آسیب‌های فراگیر شدن شیء‌پنداری جنسی زنان در جامعه و در روابط بین

فردی و در نهایت در خودشی‌پنداری جنسی زنان، نیاز است نظام برای دفاع از کرامت انسانی زن و ارتقاء سلامت جسمی، روانی، اجتماعی و معنوی زنان و بلکه جامعه، مسئله حجاب را در چارچوب متقابل رفع شی‌پنداری مدیریت کند - یعنی روایتی که حجاب را نه محدودیت آزادی، بلکه پاسخی اخلاقی و تمدنی به آسیب‌های ناشی از نظام دیداری استعمارزدگی قدرت می‌داند.

۴. مبانی علمی شی‌پنداری جنسی^۱ دلالت‌های تمدنی آن

۴-۱. تعریف و بنیان نظری

پدیده شی‌پنداری جنسی در ادبیات روان‌شناسی و علوم اجتماعی به فرایندی اطلاق می‌شود که در آن فرد، به‌ویژه زن، نه به‌عنوان سوژه‌ای دارای آگاهی و کرامت، بلکه به‌منزله ابژه‌ای برای مشاهده، ارزیابی و تمتع درک می‌شود (Fredrickson & Roberts, 1997). در این فرایند، بدن زن از بستر شخصی و انسانی خود جدا شده و به «شیء قابل ارزیابی» تبدیل می‌گردد. در سطح روانی، تداوم این فرایند به درونی‌سازی نگاه بیرونی و شکل‌گیری خودشی‌پنداری می‌انجامد (Calogero, 2011; Calogero & Tylka, 2014).

اما از منظر تحلیلی این مقاله، شی‌پنداری صرفاً مسئله‌ای فردی نیست؛ بلکه ساختاری اجتماعی، فرهنگی و تمدنی است که در بستر نهادهای اقتصادی، رسانه‌ای و آموزشی بازتولید می‌شود. این همان سطحی است که می‌توان از آن با عنوان شی‌پنداری ساختاری یاد کرد؛ سطحی که در آن جامعه به‌گونه‌ای سازمان یافته است که زنان به‌صورت سیستماتیک در معرض نگاه کالایی و جنسیتی قرار می‌گیرند.

۴-۲. پیامدهای روانی و جسمی شی‌پنداری

پژوهش‌های روان‌شناسی نشان داده‌اند که درونی‌سازی نگاه شی‌پندارانه، مجموعه‌ای از پیامدهای آسیب‌زا برای سلامت روان و جسم زنان دارد. مطالعات بنیادین فردریکسون و رابرتس (Fredrickson & Roberts, 1997) و متا‌آنالیز ادبیات بحث توسط هوانگ و مرادی (Moradi & Huang, 2008) بیانگر آن است که زنان در جوامع غربی که در معرض مداوم نگاه ارزیابانه قرار دارند، دچار افزایش اضطراب ظاهری، شرم بدنی، افسردگی، کاهش تمرکز شناختی، اختلالات تغذیه‌ای و نارضایتی از بدن می‌شوند. این آسیب‌ها در نوجوانان و دختران

¹ Sexual objectification

جوان، به‌ویژه در دوره‌های شکل‌گیری هویت بدنی، شدیدتر است (Tiggemann, 2013; Grabe et al., 2007). مطالعات عصب‌شناختی نیز نشان داده‌اند که شیء‌پنداری زنان، به کاهش واکنش‌های همدلانه و افزایش پاسخ‌های مکانیکی در مغز مردان می‌انجامد به طوری که به فعال شدن بخشی از مغز که به تحلیل تصاویر اشیاء و نه افراد مربوط است می‌انجامد (Cikara, Eberhardt & Fiske, 2011); پدیده‌ای که در سطح فرهنگی به عادی‌سازی خشونت جنسی کمک می‌کند.

در نتیجه، شیء‌پنداری تنها به آسیب‌های روانی محدود نمی‌شود، بلکه آسیب‌های جسمی و فیزیولوژیکی را نیز شامل می‌شود - از فشار روانی مزمن تا اختلالات هورمونی مرتبط با اضطراب بدنی مداوم. فردریکسون و همکاران (Fredrickson et al., 2022) در پژوهش جامع خود نشان داده‌اند که خودشیء‌پنداری مستمر، واکنش‌های استرس‌زای بدن را فعال و سیستم ایمنی را تضعیف می‌کند.

۳-۴. آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی در تجربه تمدن غرب

تجربه زیسته کشورهای غربی نشان می‌دهد که جنسی‌سازی ساختاری نه‌تنها آسیب‌های فردی بلکه آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی گسترده‌ای پدید آورده است. مطالعات اجتماعی و فرهنگی متعدد (Gill, 2016; Kahalon & Klein, 2025; Loughnan et al., 2013) نشان می‌دهند که جنسی‌سازی فراگیر، الگوهای رفتاری و روابط اجتماعی را به‌گونه‌ای تغییر داده است که خانواده، ازدواج و اعتماد اجتماعی در معرض فرسایش قرار گرفته‌اند. در چنین فرهنگی، زنان می‌آموزند که ظاهرشان - آن هم بر اساس معیارهای جنسی‌سازی شده - مهم‌ترین بخش هویتشان است؛ و مردان نیز در نظامی رشد می‌کنند که زنان را موضوعی برای مشاهده و ارزیابی می‌داند.

در نتیجه، ازدواج‌ها شکننده‌تر می‌شوند، روابط غیرمتعهدانه و مصرفی افزایش می‌یابد، طلاق و ناپایداری خانوادگی گسترش پیدا می‌کند، و نسل‌های جدید با بحران هویت جنسی و اجتماعی روبه‌رو می‌شوند (Moradi & Huang, 2008; Kahalon & Klein, 2025). تمدن غرب، در واقع، معتاد به سود حاصل از این چرخه معیوب شده است: صنعتی که از بازتولید میل جنسی، مد، تبلیغات و سرگرمی تغذیه می‌کند و آسیب‌های ناشی از آن را به‌عنوان «هزینه‌های جانبی تمدن» نادیده می‌گیرد. این چرخه معیوب، با مقوله «اقتصاد نگاه»^۱ در روان‌شناسی اجتماعی مرتبط است -

^۱ The gaze economy

نظامی که ارزش اجتماعی را در میزان دیده‌شدن خلاصه می‌کند. در عصر رسانه‌های دیجیتال، شیء‌پنداری در قالب اقتصاد نگاه بازتولید می‌شود. پلتفرم‌ها، الگوریتم‌ها و تبلیغات تجاری از تصاویر بدن برای جلب مخاطب بهره می‌برند. هرچه میزان دیده‌شدن بیشتر، پاداش رسانه‌ای نیز بیشتر است؛ و این چرخه، «قابلیت دیده‌شدن» را به معیار موفقیت و آزادی تبدیل می‌کند. به این ترتیب، شیء‌پنداری از یک پدیده روانی به زیرساخت ارتباطی جامعه مدرن بدل می‌شود؛ زیرساختی که حتی افراد مخالف آن نیز ناخواسته در منطقتش عمل می‌کنند. مقاله حاضر این وضعیت را معادل «شیء‌پنداری ساختاری» می‌داند که در چارچوب استعمارزدگی قدرت، معنای پیشرفت را به تصویر بدن زن گره می‌زند.

۴-۴ تأثیر مخرب خودشیء‌پنداری جنسی بر کنشگری اجتماعی زنان

پژوهش‌های متعدد نشان داده‌اند که خودشیء‌پنداری جنسی، صرفاً تجربه‌ای درونی از اضطراب یا نارضایتی بدنی نیست، بلکه به‌صورت ساختاری، توان کنشگری اجتماعی زنان را تضعیف می‌کند (Calogero, 2013; Tiggemann & Williams, 2012). زنی که آموخته است خود را از منظر نگاه دیگران ببیند، بخش قابل توجهی از انرژی شناختی و هیجانی خود را صرف پایش مداوم بدن و ظاهر خویش می‌کند؛ این فرایند که «نظارت درونی‌شده» نام دارد، به کاهش تمرکز ذهنی، خودکارآمدی و اعتمادبه‌نفس اجتماعی می‌انجامد (Fredrickson & Roberts, 1997; Szymanski et al., 2021). به همین دلیل، خودشیء‌پنداری نه‌تنها مشارکت زنان در عرصه‌های سیاسی و مدنی را محدود می‌سازد، بلکه به شکل نامرئی، عاملیت اخلاقی و انگیزش جمعی آنان برای کنش اجتماعی را نیز فرسوده می‌کند (Calogero, Tantleff-Dunn, & Thompson, 2011). مطالعات جامعه‌شناختی اخیر نیز نشان می‌دهند که در جوامعی با نرخ بالای خودشیء‌پنداری، مشارکت زنان در فعالیت‌های عمومی و مطالبه‌گری مدنی به‌شدت کاهش می‌یابد، زیرا ارزش‌گذاری اجتماعی آنان بر پایه «قابلیت دیده‌شدن» جایگزین «شایستگی و کارآمدی اجتماعی» شده است (Kahalon & Klein, 2025; Loughnan et al., 2013). از این منظر، می‌توان گفت که خودشیء‌پنداری نوعی استعمار درونی‌شده ذهن زنانه است؛ شکلی از سلطه نمادین که مانع از تحقق توان بالقوه زنان در عرصه اجتماعی و تمدنی می‌شود و از این رو تسلیحاتی کردن این پدیده برای جامعه ایران اثری مخرب بر فرهنگ مقاومت خواهد داشت.

¹ Internalized surveillance

۴-۵. جنسی‌سازی کودکان و بحران بین‌نسلی

یکی از ابعاد تکان‌دهنده این پدیده، جنسی‌سازی کودکی است. گزارش‌های رسمی انجمن‌های علمی و نهادهای حمایت از حقوق کودک در اروپا و آمریکا هشدار داده‌اند که رسانه‌ها، صنعت مد و شبکه‌های اجتماعی، کودکان - به‌ویژه دختران - را در معرض بازنمایی‌های جنسی‌سازی شده قرار می‌دهند (APA Task Force on the Sexualization of Girls, 2007). در چنین شرایطی، هر نسل با فشارهای روانی، اضطراب و سردرگمی جنسیتی شدیدتری نسبت به نسل قبل مواجه می‌شود. این روند موجب می‌شود که چرخه شیء‌پنداری به‌صورت بین‌نسلی بازتولید شود و آسیب‌های فرهنگی در سطح ساختار اجتماعی نهادینه گردد.

۴-۶. پیوند شیء‌پنداری با خشونت جنسی و فروپاشی اخلاقی

تحقیقات متعددی رابطه مستقیم میان شیء‌پنداری زنان و بروز خشونت جنسی را تأیید کرده‌اند (Loughnan et al., 2013; Cikara et al., 2011). در جوامعی که زن به‌طور سیستماتیک به‌عنوان شیء دیده می‌شود، میزان همدلی نسبت به قربانیان خشونت کاهش یافته و درک شایستگی آنان دچار آسیب می‌شود (Bernard et al., 2018). به همین دلیل است که در فرهنگ غربی، در عین گسترش ادبیات «آزادی جنسی»، آمار خشونت جنسی، تجاوز و سوءاستفاده نیز رو به افزایش است که پرونده سوء رفتار جنسی اِپستین از حادثترین موارد آن است.

از دهه ۱۹۷۰ تاکنون، ایالات متحده ماه آوریل را به‌عنوان ماه آگاهی‌بخشی نسبت به تعرض جنسی تعیین کرده است، اما داده‌های رسمی نشان می‌دهد وضعیت به‌مراتب وخیم‌تر شده است. در بیانیه سال ۲۰۲۴ کاخ سفید، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا بایده اعلام کرد: «بیش از نیمی از زنان و نزدیک به یک‌سوم مردان در ایالات متحده خشونت جنسی را تجربه کرده‌اند. این میزان در میان رنگین‌پوستان حتی بالاتر است. قربانیان در همه‌جا - در خانه، محل کار، مدرسه و فضای آنلاین - در معرض این خشونت‌اند» (White House, 2024).

این آمارها تأیید می‌کند که تمدن غرب از یک پارادوکس بنیادین رنج می‌برد: از یک سو، فرهنگ شیء‌پنداری زنان را در غرب نهادینه کرده و به صورت تهاجمی در جهان بازتولید می‌کند، و از سوی دیگر، در پی جامعه‌ای عاری از خشونت جنسی است. اما این دو وضعیت در منطق یک

¹ Sexualization of Childhood

² Sexual assault awareness month

تمدن مادی‌گرا قابل جمع نیستند. پذیرش چارچوب آزادی به مثابه قابلیت دیده شدن خطر فراگیر شدن این پارادوکس بنیادین را در دیگر جوامع از جمله ایران افزایش می‌دهد و در مقابل تلاش برای ارتقاء چارچوب رفع شیء‌پنداری جامعه را پذیرای سیاستهای ساختاری فرهنگی در راستای رفع این پارادوکس خواهد کرد.

۴-۷. پرسش از حق بنیادین‌رهایی از شیء‌پنداری

در این نقطه، پرسش بنیادینی مطرح می‌شود که تمدن غرب پاسخی برای آن ندارد: آیا «حق زندگی در جامعه‌ای عاری از شیء‌پنداری و خشونت جنسی علیه زنان» یکی از حقوق بنیادین بشر نیست؟ چنین حقی در نظام بین‌المللی حقوق بشر تصریح نشده، اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به صراحت مورد توجه قرار گرفته است، به‌ویژه در اصولی که بر کرامت انسانی و مصونیت زن در برابر شیء‌پنداری تأکید دارند. این تفاوت، جلوه‌ای از تقابل تمدنی میان تمدن غرب و تمدن اسلامی است: در حالی که تمدن غرب بر جهانی‌سازی نادیده‌انگاری این حق اصرار دارد، تمدن اسلامی در پی صیانت از آن است.

پژوهش‌های معاصر (Calogero, 2020; Kahalon & Klein, 2025) نشان می‌دهند که حتی نخبگان علمی غرب نیز در جست‌وجوی راهی برای برون‌رفت از این بحران‌اند. اما هرچه تحلیل‌ها ژرف‌تر می‌شود، شواهد بیشتر نشان می‌دهند که نظام لیبرال مبتنی بر منفعت‌گرایی، فاقد ظرفیت اصلاح در این حوزه است. زیرا ساختار فرهنگی آن بر اقتصاد میل و رؤیت‌پذیری استوار است. در این میان، هیاهوی قدرت‌های غربی پیرامون مسئله حجاب در ایران را می‌توان تلاشی برای پنهان‌سازی همین بن‌بست معرفتی دانست. مطالعات علمی جدید در روان‌شناسی اجتماعی و جنسیت، نشان می‌دهند که رویکرد اسلام به حجاب، از منظر سلامت روان، کرامت انسانی و روابط اجتماعی، واجد ظرفیت‌های پیشگیرانه و ارتقایی است. از این‌رو، نیاز است کارزاری علمی و اقناعی در راستای ارتقاء چارچوب متقابل رفع شیء‌پنداری نه تنها در ایران بلکه در سطح جهانی شکل گیرد تا نشان دهد فلسفه حجاب در اسلام، نه ابزار محدودسازی، بلکه سیاست فرهنگی رفع شیء‌پنداری زنان است – همان راهی که ۱۴۰۰ سال پیش تمدن اسلامی برای تحقق کرامت و عاملیت زن ارائه کرده است.

۵. چارچوب متقابلِ رفع شیء‌پنداری^۱

۱-۵. تعریف و بنیان مفهومی

مفهوم رفع شیء‌پنداری در روان‌شناسی اجتماعی و علوم ارتباطات، به فرایندی اطلاق می‌شود که طی آن فرد یا جامعه، «بدن قابل مشاهده» را از جایگاه محور ارزش به جایگاه ابزار حضور انسانی و عاملیت بازمی‌گرداند. در این چارچوب، ارزش زن در توانایی او برای کنشگری، تفکر و خلق معنا تعریف می‌شود نه در میزان دیده‌شدن یا جذابیت ظاهری. در سطح اجتماعی، رفع شیء‌پنداری به معنای بازسازی ساختارهایی است که نگاه ابژه‌ساز را تولید و بازتولید می‌کنند؛ از رسانه و آموزش گرفته تا گفتمان رسمی و سیاست فرهنگی. در واقع، رفع شیء‌پنداری نه انکار بدن، بلکه بازگرداندن بدن به بستر کرامت انسانی است؛ یعنی رهایی از سلطه‌ی نگاه بیرونی و بازیابی نگاه درونی آگاه و مسئولانه.

۲-۵. بنیان نظری: از استعمارزدگی قدرت تا بازگشت عاملیت

در چارچوب استعمارزدگی قدرت، بدن زن در جوامع غیرغربی به میدان نمایش «پیشرفت» بدل می‌شود. از منظر این منطق، هرچه زن بیشتر در معرض نگاه عمومی قرار گیرد، جامعه «مدرن‌تر» تلقی می‌شود. رفع شیء‌پنداری، در مقابل، تلاش برای شکستن همین منطق دیداری است؛ زیرا می‌خواهد ارزش فرهنگی و تمدنی را از معیار «قابلیت دیده‌شدن» به معیار «قابلیت اندیشیدن و کنشگری» منتقل کند. در این رویکرد، عبور از استعمارزدگی قدرت تنها در صورتی ممکن است که جامعه بتواند تصویر زن را از نماد پیشرفت تقلیدی، به سوژه‌ی پیشرفت درونی و خودبنیاد تبدیل کند. به بیان دیگر، رفع شیء‌پنداری نه فقط واکنش به ابژه‌سازی جنسی، بلکه پروژه‌ای تمدنی برای بازیابی خودآگاهی فرهنگی و رهایی از سلطه‌ی نمادین غرب است.

۳-۵. مؤلفه‌های اصلی چارچوب رفع شیء‌پنداری

بر اساس تلفیق نظریه‌های روان‌شناسی، ارتباطات و اندیشه‌ی اسلامی-ایرانی، چارچوب رفع شیء‌پنداری بر چهار مؤلفه‌ی محوری استوار است:

۱. عاملیت: توانایی زن برای تعریف خویش، تصمیم‌گیری آگاهانه و حضور فعال در عرصه‌های معرفتی، فرهنگی و اجتماعی. عاملیت در این معنا نه در تقابل با خانواده یا

^۱ De-objectification counter-frame

جامعه، بلکه در درون شبکه‌ی مسئولیت‌های انسانی تعریف می‌شود.

۲. کرامت: بازگرداندن ارزش انسانی زن به سطحی فراتر از نگاه ابزاری. کرامت، ضدیت با بدن نیست بلکه نفی کالایی شدن آن است؛ یعنی پذیرش بدن به‌عنوان امانت الهی، نه ابزار ارزیابی اجتماعی.

۳. حضور و مشارکت اجتماعی مسئولانه: رفع شیء‌پنداری مستلزم حضور اجتماعی زن در عرصه‌هایی است که ذهن، اخلاق و توان مدیریتی او را برجسته می‌سازند و پرهیز از خودنمایی در جامعه.

۴. بازنمایی: رسانه‌ها، هنر و آموزش باید تصویری از زن ارائه کنند که نه بر بدن، بلکه بر نقش و فکر او تأکید کند. سیاست فرهنگی رفع شیء‌پنداری یعنی تولید نمادهایی که زن را در مقام عامل تمدن و سازنده‌ی معنا نشان دهند.

۴-۵. الگوی سوم زن مسلمان و عبور از شیء‌پنداری

در اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای، مفهوم «الگوی سوم زن مسلمان» طرحی فرهنگی-تمدنی است که در برابر دو تصویر تاریخی و مسلط از زن در دوران معاصر قرار می‌گیرد. ایشان تصریح می‌کنند: «زن در تعریف غالباً شرقی، عنصری در حاشیه و بی‌نقش در تاریخ‌سازی است و در تعریف غالباً غربی، موجودی است که جنسیتش بر انسانیتش می‌چربد و ابزار جنسی برای مردان و در خدمت سرمایه‌داری جدید است» (خامنه‌ای، ۱۳۹۵). در برابر این دو الگو، آیت‌الله خامنه‌ای الگوی سوم را به‌مثابه بازتعریف جایگاه زن مسلمان معرفی می‌کند؛ الگویی که در آن زن، نه شرقی است و نه غربی، بلکه با حفظ عفاف، حجاب و کرامت انسانی، در مرکز جامعه حضور دارد و در مسیر پیشرفت و تمدن‌سازی نقش‌آفرین است. به تعبیر ایشان: «زن مسلمان ایرانی، تاریخ‌جدیدی را پیش چشم زنان جهان گشود و ثابت کرد که می‌توان زن بود، محجبه و شریف بود، و در عین حال، در متن و مرکز بود» (خامنه‌ای، ۱۳۹۵).

از منظر رفع شیء‌پنداری، این الگو را می‌توان چارچوب گفت‌مانی عبور از شیء‌پنداری زنان دانست؛ زیرا همان‌گونه که رفع شیء‌پنداری تلاش می‌کند بدن زن را از جایگاه ابژه به جایگاه سوژه اجتماعی بازگرداند، الگوی سوم زن نیز در سطح فرهنگی-تمدنی همین مسیر را دنبال می‌کند: عبور از زن‌نمایشی و زن‌منزوی به زن کنشگر، مؤثر، و دارای کرامت انسانی. در این رویکرد، زن نه باید دیده شود تا وجودش اثبات شود، نه پنهان شود تا مصون بماند؛ بلکه باید

حاضر باشد تا اثر بگذارد. آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار با جمعی از بانوان فرهیخته می‌فرماید: «زن مسلمان باید در میدان باشد؛ نه در حاشیه، نه در پستوی خانه، نه صرفاً در نقش تماشاگر. باید در متن جامعه باشد؛ اما در عین حال، با حفظ منانت، عفاف و شخصیت» (خامنه‌ای، ۱۳۹۱).

این حضور، حضوری معرفتی، اخلاقی و تمدنی است؛ حضوری که کرامت و عاملیت زن را در ساخت فرهنگ و تاریخ تثبیت می‌کند. به بیان دیگر، «الگوی سوم زن مسلمان» را می‌توان بنیاد گفتمانی سیاست رفع شیء‌پنداری دانست؛ چارچوبی که می‌کوشد نظام معنایی تازه‌ای از زنانگی بسازد، نظامی که در آن نگاه اجتماعی از بدن به درون، از ظاهر به معنا، و از دیده‌شدن به دانستن جابه‌جا می‌شود (خامنه‌ای، ۱۳۹۲). این الگو با بازتعریف زن بر پایه کرامت، معرفت و مسئولیت اجتماعی، زن را از منطق استعمارزدگی قدرت رها می‌کند و به فاعل تمدن‌سازی تبدیل می‌سازد؛ فاعلی که در محور ایمان، علم و اخلاق، هویت و آزادی حقیقی خود را بازیافته است.

۵-۵. شاخص‌ها و راهبردهای سیاستی

اگر شیء‌پنداری پدیده‌ای ساختاری است، راه حل نیز باید ساختاری باشد. بنابراین، مقابله با آن نیازمند بازطراحی سیاست‌های فرهنگی و ارتباطی است، نه صرفاً اصلاحات فردی یا اخلاقی. از منظر این مقاله، چند محور کلیدی در سیاست‌گذاری برای تبدیل چارچوب رفع شیء‌پنداری به دستور کار فرهنگی و سیاستی قابل طرح است:

۱. اصلاح گفتمان رسمی: مسئولان و نخبگان باید از گفتمانی استفاده کنند که به صورت فعال بر عاملیت و کرامت زن تأکید کند و از بازتولید چارچوب «آزادی به مثابه دیده‌شدن» پرهیز نماید.
۲. تربیت رسانه‌ای و ترویج تقوای مصرف رسانه‌ای: آموزش عمومی درباره‌ی نحوه‌ی بازنمایی زن در رسانه، فیلم، تبلیغات و شبکه‌های اجتماعی؛ با هدف ایجاد درک انتقادی از نگاه ابژه‌ساز و مدیریت مسئولانه مصرف رسانه‌ای.
۳. حمایت از تولیدات فرهنگی جایگزین: تقویت تولیدات هنری و رسانه‌ای که زن را در نقش خالق، معلم، اندیشمند و مدیر اجتماعی نمایش دهند، نه صرفاً سوژه‌ی بصری.
۴. پژوهش و رصد فرهنگی: ایجاد شاخص‌های ملی برای سنجش سطح شیء‌پنداری در رسانه‌ها، تبلیغات و گفتار عمومی، و ارزیابی تأثیر سیاست‌ها بر بهبود آن.
۵. پیوند با آموزش رسمی: گنجاندن مؤلفه‌های کرامت، عاملیت و مسئولیت اجتماعی در

برنامه‌های درسی، با هدف تربیت نسل‌هایی که «دیده‌شدن» را نه ارزش، بلکه ابزار خدمت می‌دانند.

نتیجه‌گیری

مسئله‌ی حجاب در ایران را نمی‌توان صرفاً به سطح انتخاب فردی یا الزام قانونی یا صرفاً موضوعی فقهی یا فرهنگی فروکاست. بلکه این مسئله میدان منازعه‌ای پیچیده میان چارچوب‌های سیاستی و گفتمانی است که در آن، معنا، قدرت و هویت زن بازتعریف می‌شود. تحلیل حاضر با بهره‌گیری از رویکرد مناظره چارچوب‌ها و در چارچوب مفهومی استعمارزدگی قدرت نشان داد که چگونه دو قرائت متعارض از زن و آزادی، در دو سطح تاریخی و معاصر، در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند.

چارچوب رفع شیء‌پنداری، تلاشی است برای تغییر کانون معنا از بدن به ذهن و از دیده‌شدن به کنشگری مسئولانه فردی و اجتماعی. در این چارچوب، زن ایرانی به‌مثابه عامل فرهنگی و معرفتی، نه فقط از ابژه‌سازی بیرونی رها می‌شود، بلکه از خودشیء‌پنداری درونی نیز عبور می‌کند. در سطح سیاستی، این چارچوب راه را برای شکل‌گیری گفتمان فرهنگی تازه‌ای باز می‌کند که در آن «پیشرفت» دیگر به‌معنای شباهت به غرب، بلکه به‌معنای ارتقای کرامت انسانی و رشد اجتماعی تعریف می‌شود. بنابراین، رفع شیء‌پنداری نه تنها راه‌حل منازعه حجاب، بلکه مسیر عبور جامعه از استعمارزدگی قدرت است - مسیری که می‌تواند سیاست فرهنگی ایران را از بازتولید تقابل‌ها به سمت همگرایی تمدنی هدایت کند.

در حالی که روان‌شناسی فمینیستی غالباً بر رفع شیء‌پنداری فردی تأکید می‌کند - یعنی کنش شخصی برای بازگرداندن توجه از ظاهر به درون - باید توجه داشت که هم «شیء‌پنداری» و هم «رفع شیء‌پنداری» در اصل فرایندهایی اجتماعی و جمعی هستند. اگر خودشیء‌پنداری را نتیجه درونی‌سازی یک نظام شیء‌پندار بدانیم، آنگاه رفع شیء‌پنداری نیز باید در سطحی نظام‌مند و ساختاری تحقق یابد. از این منظر، جامعه‌ای که زنان را به‌مثابه کالاهای بصری و مصرفی بازنمایی می‌کند، تنها از طریق مقاومت‌های فردی دگرگون نخواهد شد. این دگرگونی نیازمند آن چیزی است که می‌توان آن را نظام اجتماعی رفع شیء‌پنداری نامید؛ شبکه‌ای از نهادهای فرهنگی، آموزشی، رسانه‌ای و اخلاقی در کنار الزامات قانونی که الگوهای جمعی دیدن و ارزش‌گذاری نسبت به زنان را بازسازی کند.

چنین نظامی نه صرفاً از طریق قانون‌مند کردن معیار حداقلی برای حضور اجتماعی غیر شی‌ء‌پندارانه، بلکه از راه بازسازی نگاه اجتماعی عمل می‌کند؛ نگاهی که به جای ظاهر، بر تمامیت اخلاقی تأکید می‌کند، به جای مصرف‌گرایی، صلاحیت و شایستگی را برجسته می‌سازد، و به جای رؤیت‌پذیری اروتیک، احترام متقابل و کرامت متجسد را محور ارزش قرار می‌دهد. در این معنا، رفع شی‌ء‌پنداری نوعی عاملیت اخلاقی جمعی است و تحقق آن مستلزم مداخلات نهادی است و نه صرفاً فردی است.

این دگرگونی ساختاری در چارچوب عبور از استعمارزدگی قدرت معنا می‌یابد؛ چارچوبی که نشان می‌دهد چگونه ساختارهای فرهنگی و معرفتیِ جوامع غیرغربی، تحت سلطه منطق دیداری و ارزشیِ غرب، «پیشرفت» را در قالب نمایش بدن زن تعریف کرده‌اند و نیازمند بازسازی هستند. از این منظر، رفع شی‌ء‌پنداری به‌مثابه سیاست فرهنگی، گامی است برای بازسازی نظام دانایی و قدرت به نحوی که دیگر به کالایی‌سازی بدن زن برای انسجام نمادین خود نیاز نداشته باشد. بنابراین، رفع شی‌ء‌پنداری را نباید به سطح «پوشش شخصی» یا «فضیلت فردی» فروکاست؛ بلکه باید آن را جهت‌گیری اجتماعی و اخلاقی یک جامعه دانست که در پی ایجاد اقتصاد اخلاقی تازه‌ای بر پایه کرامت است - اقتصادی که به جای شی‌ء‌پنداری، انسان‌سازی کند.

در این چارچوب، مسئله التزام به حجاب و اجتناب از تبرج و خودنمایی نیز امری صرفاً فردی یا سلیقه‌ای نیست، بلکه یک مسئله اجتماعی و ساختاری است. اگر حجاب را صرفاً در سطح رفتار شخصی ببینیم، آن را به سطحی از انتخاب فردی تقلیل داده‌ایم که در منطق نظام شی‌ء‌پنداری بازتولید می‌شود. اما زمانی که حجاب در سطح اجتماعی و فرهنگی مورد توجه قرار گیرد، معنا و کارکرد آن تغییر می‌کند: حجاب به سیاستی فرهنگی برای کاهش فشار نگاه ابژه‌ساز، بازگرداندن کرامت به بدن زن، و بازسازی اقتصاد نمادین جامعه بر پایه احترام و عاملیت بدل می‌شود.

از این منظر، جامعه‌ای که می‌خواهد از شی‌ء‌پنداری عبور کند، باید حجاب را به‌عنوان نهاد اجتماعیِ رفع شی‌ء‌پنداری و عبور از خودنمایی بازفهم کند؛ نهادی که نه در تقابل با آزادی، بلکه در خدمت آزادی از سلطه نگاه بیرونی است. به بیان دیگر، رفع شی‌ء‌پنداری اجتماعی بدون بازتعریف اجتماعی حجاب ممکن نیست. در چنین فهمی، حجاب نه محدودیت، بلکه ابزار شکل‌دادن به نگاه تازه‌ای است که زن را در مقام فاعل اخلاقی، عامل تمدنی و سوژه فرهنگی می‌بیند. تنها از رهگذر چنین بازآرایی نظام‌مند ساختارهای فرهنگی و نمادین است که عاملیت زن

می‌تواند در جامعه قابل‌فهم، مؤثر در عرصه سیاسی، و ریشه‌دار در اخلاق عمومی شود؛ و تنها در این سطح است که مسئله حجاب می‌تواند از منازعه و تقابل، به سمت همگرایی اجتماعی و بازسازی اخلاقی حرکت کند. از این رو، مسئله حجاب در ایران، آزمون بزرگ یک تحول معرفتی و تمدنی است: عبور از جامعه‌ای که زن را در قاب نگاه می‌سنجد، به جامعه‌ای که زن را در قاب کرامت می‌فهمد. تنها با ارتقای جایگاه چارچوب سیاستی رفع شیء‌پنداری در برابر چارچوب دیده‌شدن به‌مثابه آزادی است که این تحول می‌تواند به همگرایی اجتماعی، آرامش فرهنگی و عزت زن مسلمان در نظام اجتماعی ایران بینجامد.

منابع

- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۱، ۱ خرداد). بیانات در دیدار جمعی از بانوان فرهیخته. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای. بازیابی از: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=19963>
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۲، ۱۴ دی). بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در همایش زنان و بیداری اسلامی. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای. بازیابی از: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=21743>
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۵، ۱۵ دی). بیانات در دیدار جمعی از بانوان فرهیخته و نخبه کشور. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای. بازیابی از: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=33912>
- American Psychological Association, Task Force on the Sexualization of Girls. (2007). *Report of the APA Task Force on the Sexualization of Girls*. Washington, DC: American Psychological Association.
- Bayer, R. (2008). *Stigma and the ethics of public health: Not can we but should we*. *Social Science & Medicine*, 67(3), 463–472.
- Benford, R. D., & Snow, D. A. (2000). *Framing processes and social movements: An overview and assessment*. *Annual Review of Sociology*, 26, 611–639.
- Bernard, P., Loughnan, S., Marchal, C., Godart, A., & Klein, O. (2018). The sexual objectification of women in mass media: Cross-cultural perspectives. *Journal of Cross-Cultural Psychology*, 49(2), 239–259. <https://doi.org/10.1177/0022022117738672>
- Callaghan, K., & Schnell, F. (2005). *Framing American Politics*. Pittsburgh, PA: University of Pittsburgh Press.
- Calogero, R. M. (2011). Operationalizing objectification: Assessment and consequences of self-objectification. In R. M. Calogero, S. Tantleff-Dunn, & J. K. Thompson (Eds.), *Self-Objectification in Women and Girls: Causes, Consequences, and Counteractions* (pp. 41–71). Washington, DC: American Psychological Association. <https://doi.org/10.1037/12304-003>
- Calogero, R. M. (2013). Objects don't object: Evidence that self-objectification disrupts women's social activism. *Psychological Science*, 24(3), 312–318.
- Calogero, R. M. (2020). Toward a de-objectifying culture: A feminist psychological perspective on resistance. In S. J. Gervais (Ed.), *Objectification and (De)Humanization* (pp. 277–298). Cham: Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-030-40283-7_13

- Calogero, R. M., & Tylka, T. L. (2014). Rejecting self-objectification: A ten-year retrospective of objectification theory. *Sex Roles, 70*(3-4), 311-315. <https://doi.org/10.1007/s11199-014-0391-9>
- Calogero, R. M., Tantleff-Dunn, S., & Thompson, J. K. (Eds.). (2011). *Self-Objectification in Women and Girls: Causes, Consequences, and Counteractions*. Washington, DC: American Psychological Association.
- Chapman, S. (2007). *Public health advocacy and tobacco control: Making smoking history*. Oxford: Blackwell.
- Chong, D., & Druckman, J. N. (2007). *Framing theory*. *Annual Review of Political Science, 10*, 103-126.
- Cikara, M., Eberhardt, J. L., & Fiske, S. T. (2011). From agents to objects: Sexist attitudes and neural responses to sexualized targets. *Journal of Cognitive Neuroscience, 23*(3), 540-551. <https://doi.org/10.1162/jocn.2010.21497>
- Entman, R. M. (1993). *Framing: Toward clarification of a fractured paradigm*. *Journal of Communication, 43*(4), 51-58.
- Fredrickson, B. L., & Roberts, T. (1997). Objectification theory: Toward understanding women's lived experiences and mental health risks. *Psychology of Women Quarterly, 21*(2), 173-206. <https://doi.org/10.1111/j.1471-6402.1997.tb00108.x>
- Fredrickson, B. L., Roberts, T., & Calogero, R. M. (2022). Objectification theory: Continuing advances and future directions. *Psychology of Women Quarterly, 46*(1), 17-39. <https://doi.org/10.1177/03616843211070803>
- Gamson, W. A., & Modigliani, A. (1989). *Media discourse and public opinion on nuclear power: A constructionist approach*. *American Journal of Sociology, 95*(1), 1-37.
- Gill, R. (2016). Postfeminism and the new cultural life of feminism. *European Journal of Cultural Studies, 19*(6), 613-631. <https://doi.org/10.1177/1367549416638541>
- Grabe, S., Hyde, J. S., & Lindberg, S. M. (2007). Body objectification and depression in adolescents: The role of gender, appearance anxiety, and body satisfaction. *Journal of Research on Adolescence, 17*(4), 583-602. <https://doi.org/10.1111/j.1532-7795.2007.00525.x>
- Gross, K., & D'Ambrosio, L. (2004). *Framing emotional response*. *Political Psychology, 25*(1), 1-29.
- Kahalon, R., & Klein, V. (2025). Self-objectification and sexuality: A systematic scoping review. *The Journal of Sex Research, 1-22*. <https://doi.org/10.1080/00224499.2025.000000>
- Lakoff, G. (2004). *Don't Think of an Elephant! Know Your Values and Frame the Debate*. White River Junction, VT: Chelsea Green.
- Loughnan, S., Pina, A., Vasquez, E., & Puvia, E. (2013). Sexual objectification increases rape victim blame and decreases empathy. *Psychology of*

- Women Quarterly*, 37(4), 455–461.
<https://doi.org/10.1177/0361684313485718>
- Moradi, B., & Huang, Y.-P. (2008). Objectification theory and psychology of women: A meta-analytic review. *Psychology of Women Quarterly*, 32(4), 377–398. <https://doi.org/10.1111/j.1471-6402.2008.00452.x>
- Nathanson, C. A. (1999). *Social movements as catalysts for policy change: The case of smoking and guns*. *Journal of Health Politics, Policy and Law*, 24(3), 421–488.
- Quijano, A. (2000). *Coloniality of power, Eurocentrism, and Latin America*. *Nepantla: Views from South*, 1(3), 533–580.
- Reese, S. D., Gandy, O. H., & Grant, A. E. (Eds.). (2003). *Framing Public Life: Perspectives on Media and Our Understanding of the Social World*. Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.
- Schön, D. A., & Rein, M. (1994). *Frame Reflection: Toward the Resolution of Intractable Policy Controversies*. New York: Basic Books.
- Szymanski, D. M., Moffitt, L. B., & Carr, E. R. (2021). Sexual objectification of women: Advances to theory and research. *The Counseling Psychologist*, 49(2), 252–287.
- The White House. (2024, March 29). *A proclamation on National Sexual Assault Awareness and Prevention Month, 2024*. Washington, DC: The White House. Retrieved from <https://www.whitehouse.gov/briefing-room/presidential-actions/2024/03/29/a-proclamation-on-national-sexual-assault-awareness-and-prevention-month-2024/>
- Tiggemann, M. (2013). Objectification theory: Of relevance for eating disorder researchers and clinicians? *Clinical Psychologist*, 17(2), 35–45. <https://doi.org/10.1111/cp.12010>
- Tiggemann, M., & Williams, E. (2012). The role of self-objectification in disordered eating, depressed mood, and sexual functioning among women: A comprehensive test of objectification theory. *Psychology of Women Quarterly*, 36(1), 66–75.